



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواریگی نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

تبارهای مبارزات مردمان پیرامونی؛ درباره‌ی تکثر تاریخی و سوژه‌زدایی

سمیه رستم‌پور



تیر ۱۴۰۳

مقدمه: این یادداشت، که بنا بود بسیار زودتر منتشر شود اما به دلایلی به تعویق افتاد، ادامه و قسمت دوم متنی است که پیش‌تر در سایت نقد با عنوان [«قیام ژینا در پرتو مرکز- حاشیه/ مازادهای ضداستعماری و ضدطبقاتی مبارزات پیرامونی»](#) منتشر شده است. با این‌که امروز از قیام ژن. ژیان. نازادی کمی فاصله گرفته‌ایم، اما دلالت‌های این قیام هم‌چنان برای اکنون ما معنا دارند و از این جهت این متن، نه یادداشتی درباره‌ی رویدادی در گذشته، بلکه درباره‌ی آمریت آن رویداد در امروز ماست و به همین خاطر موضوعیت دارد. واژه‌ی «زنان» در این یادداشت برای تمام افرادی که هویت خود را زن می‌دانند، استفاده می‌شود که شامل زنان سیس‌جندر، زنان ترنس* یا اینتر* است. [۱]

زنانی که روز خاک‌سپاری ژینا در آرامستان آیچی سقز حاضر بودند، پیش‌گام تغییری بزرگ در کنش‌گری فمینیستی در ایران بودند؛ تغییری از «سیاست سازش‌گرایانه» به «سیاست انقلابی». بازنگری در این تغییر و دلالت‌هایش در دوران رخوت پس از قیام اهمیت بسیاری دارد. پرسش اساسی که از آن روز تا کنون در ذهن می‌گذرد این است که آیا ممکن است آن کنش جمعی پیش‌روانه در ۲۶ شهریور در آرامگاه سقز، آن حضور پرشور مردم، آن نمایش رادیکال روسری برداشتن جمعی زنان، بیانیه‌ی فمینیستی خواندن و شعار ژن. ژیان. نازادی سردادن، «تصادفی» و «حادث» باشد؟ آیا این رویداد بدون پیشینه‌ای از مبارزات و خشم انقلابی به وقوع پیوست؟ سؤال مهم‌تر این است که اگر این امر تصادفی نبوده و زنان در حاشیه میراث‌دار تاریخی غنی از مبارزه و مقاومت هستند که کنش‌شان را توضیح می‌دهد، چگونه است که آن‌ها از تاریخ‌نگاری غالب حذف شده‌اند و در مقالات مربوط به «تاریخ جنبش زنان ایران» نامی از آن‌ها نیست؟ این ادعا را از این جهت مطرح می‌کنم که طی تحقیقی که برای یک کار دانشگاهی پیرامون مقالات برجسته‌ی منتشرشده تا ۲۰۱۷، یعنی تا قیام دی‌ماه ۱۳۹۶، درباره‌ی «تاریخ جنبش زنان ایران» انجام دادم، به ندرت (اگر نگویم اصلاً) به متنی برخوردیم که تجربه و مبارزه‌های زنان ملل تحت ستم و اقلیت را در روایت خود گنجانده باشد یا در تاریخ‌نگاری جنبش فمینیستی ایران سهمی برای زنان کرد، بلوچ، عرب و ترک و... قائل شده باشد. اکثر این مقالات رویکردی مرکز‌گرایانه دارند و روایتی همگن‌ساز از تاریخ جنبش زنان ایران ارائه می‌دهند که با بیش‌مرئی‌سازی کنش‌گری زنان مرکز به‌مثابه‌ی تنها کسانی که در پیش‌برد مبارزه فمینیستی کشور نقش داشته‌اند، به نامرئی‌سازی سیستماتیک تجربه‌ها و کنش‌گری زنان پیرامونی دامن زده‌اند؛ گویی این زنان هیچ نقشی در این جنبش و در مبارزه با مناسبات جنسیتی (دولتی و غیردولتی) در کشور نداشته‌اند و همواره منفعلانه تسلیم مرد/پدرسالاری سیاسی و محلی‌شان بوده‌اند.

این تناقض به‌ویژه زمانی برجسته می‌شود که زنان حاشیه‌نشین ملل تحت ستم که تا به امروز به‌طور سیستماتیک از تاریخ‌نگاری فمینیستی ایران حذف شده بودند، یکی از اصلی‌ترین سوژه‌های سیاسی قیام ژن.ژیان.آزادی بودند که شعله‌ی مهم‌ترین انقلاب زنانه یک قرن اخیر جغرافیای ایران را روشن کردند. ولی چطور ممکن است زنانی که در تاریخ‌نگاری غالب چهره و نام ندارند، این‌طور تاریخ‌ساز شوند؟ جواب این است که آن‌ها در واقع تاریخ خودشان را دارند که مستقل از تاریخ غالب مرکز، اما در پیوند با آن، به پیش می‌رود. همین امر سبب می‌شود که این دو در یک «ناهم‌زمانی تاریخی» قرار گیرند. از آن‌جا که تاریخ‌نگاری خطی مرکزگرا (فمینیستی یا غیر آن) قادر به درک سیالیت تاریخ‌های متکثر مردمان متکثر جغرافیای سیاسی ایران و بازشناسی تبارهای چندگانه‌ی آن‌ها نیست، کنش‌گری ملل تحت ستم همواره طرد، انکار و نامرئی شده است. به همین دلیل «مرکز» از عظمت آن‌چه در سقز رخ داد، عمیقاً شگفت‌زده و متعجب شد؛ گویی روحی به «یک‌باره» و «معجزه‌آسا» در صحن سیاست کشور احضار شده بود و میلیون‌ها نفر ایرانی توانسته بودند چهره‌ی رادیکال و سیاسی کردستان را برای اولین بار «کشف» کنند. گروه فمینیستی دسگوهاران در متنی درخشان با عنوان «چرا در جنبش زن زندگی آزادی زن بلوچ معترض هم‌چنان ما را متعجب می‌کند؟ درباره‌ی یک‌دست‌سازی و کلیشه‌ی زن بلوچ» این موضوع را با رویکردی انتقادی یادآوری می‌کند:

«سال‌های بی‌خبری از "ما" سال‌های سکون و سکوت ما نبوده است. دسگوهاران خود حاصل سال‌ها چون و چرا کردن، مقاومت و مداومت در چنین فضایی است. با این وجود، گویا تصویری که هم‌چنان از ما در اذهان حک شده همان زن توسری‌خور است؛ زنی که انگار تا دیروز وجود نداشته و ما امروز او را کشف کرده‌ایم... به‌عنوان گردش‌گر، امدادگر، خیر و توان‌مندساز بر ستم و استثمار زنان در سیستان و بلوچستان شهادت می‌دهیم، اما بذره‌های مقاومتی که او سال‌هاست کاشته و پرورانده را هرگز ندیده‌ایم... همواره ما را با خصایص و ویژگی‌هایی مشخص، ناگزیر و تغییرناپذیر توصیف کرده‌اند، دیگران به جای ما سخن گفته‌اند و حالا در دیدن آن‌چه می‌بینند انگشت به دهان مانده‌اند... همان‌گونه که عصیان زنان در خیابان‌های تهران و سنندج و تبریز و... تنها ناشی از تحولات این چند هفته اخیر نیست، مقاومت و مبارزه در سیستان و بلوچستان نیز در فضای خلا و به یک‌باره ایجاد نشده است.»

ویدیویی کم‌تر دیده‌شده از گردهمایی زنان سنندج در ۱۴۰۰، قبل از قیام ژن.ژیان.آزادی موجود است که برای گرامی‌داشت هشتم مارس برگزار شده بود. در این ویدیو زنان سنندج پس از خواندن بیانیه‌ای دسته‌جمعی علیه خشونت علیه زنان، به زبان‌های کردی و فارسی و طرح شعارهایی مانند «درد زنان درد ماست، برابری حق ماست»، «نه به کشتن زنان»، «نه به سوزاندن زنان»، «زندگی کنیم برای برابری و عدالت»، و «نه به ازدواج

کودکان»، گردهمایی‌شان را با شعار «ژن.ژیان.نازادی» به پایان می‌رسانند. این ویدیو به دلیل عدم بازتاب در مرکز، رسانه‌های اصلی و آرشیوهای جریان غالب، تقریباً فراموش شده است. اما در ۲۶ شهریور (۱۴۰۱) در آرامگاه سقز گسستی روی داد که نقطه‌ی عطفی برای مرئی‌سازی و تاریخ‌بخشی به تمام رویدادهای سیاسی پیش از آن نیز بود. این گسست، مرزهای جدیدی خلق کرد که لزوماً دولتی، استعماری یا ناسیونالیستی نیستند، بلکه از تخیل سیاسی جدیدی تغذیه می‌شوند که به مراتب شمول‌گرا و حساس‌تر به سلسله مراتب تبعیض و ستم است.

بگذارید مثال دیگری بزنم از مشارکت زنان کرد در رشته تظاهرات ۱۳۵۸ علیه حجاب اجباری در سنندج که حتی یک عکس هم از آن در دسترس ما نیست. این در حالی است که تاریخ شفاهی کردستان بر اهمیت این رویداد تأکید دارد. به همین ترتیب، در روایت‌ها و تحلیل‌های غالب از انقلاب ۵۷ و وقایع آن دوره، اغلب اشاره‌ای به مشارکت زنان در تظاهرات علیه حجاب اجباری در شهرهای مختلف کردستان نمی‌شود. این امر نشان‌دهنده‌ی حذف سیستماتیک تاریخ زنان حاشیه و بحران آرشیوسازی در مناطق پیرامونی است که موجب نامرئی‌سازی بیش از پیش آن‌ها شده است. آرشیوهای مردمان اقلیت اغلب در کنترل دولت‌های شبه‌استعماری حاکم یا نخبگان ناسیونالیست ملل غالب قرار دارند و از آرشیوهای حداقلی منتشرشده توسط خود ملل اقلیت، به‌ندرت در روایت‌های غالب روشنفکری یا دانشگاهی مرکز استفاده می‌شود. هم‌چنین، انحصار آرشیوهای ضدقدرت اندک در دست احزاب کرد و رقابت سیاسی میان این احزاب برای بقا در برابر خشونت دولت مرکزی، به نابودی یا عدم انتشار عامدانه‌ی این آرشیوها منجر شده است. بنابراین، در بازنمایی نهایی از «تاریخ ایران» یا «تاریخ جنبش زنان ایران» یا «تاریخ مبارزات زنان ایرانی»، این آرشیوها و این وقایع به‌رغم اهمیتی که دارند، نمودی ندارند. آن‌چه می‌تواند این روند را تغییر دهد، اشاعه‌ی نوعی سیاست آرشیو آلترناتیو ضدقدرت است که تمرکز خود را بر نیروهای محذوف و طردشده‌ی تاریخی قرار دهد، چیزی که در ادبیات فمینیستی و جامعه‌شناختی با عنوان «استعمارزدایی از آرشیو» نیز شناخته شده است.^[۲]

استعمارزدایی از آرشیو: پاسخی به نامرئی‌سازی سیستماتیک زنان پیرامونی در تاریخ‌نگاری‌های هنجارمند غالب

در رویکردهای جهان‌شمول و همگن‌ساز که تجربه‌ی همه‌ی زنان از جنسیت را یکی می‌کند و برای تعریف آن، تجربه‌ی زنان بیش‌تر مرئی متعلق به طبقه متوسط و تحصیل‌کرده شهری فارس شیعی را معیار قرار می‌دهد، عموماً از مبارزه‌های زنان حاشیه‌ای به شکلی غیرتاریخی سخن رانده و «تجربه‌ی متمایز» این زنان

نامرئی می‌شود. در ادامه‌ی همین روند مبارزه‌های آن‌ها به امری «تصادفی» و «کم‌اهمیت» و در حاشیه‌ی مبارزه‌های زنان مرکز تقلیل پیدا می‌کند، بدون این‌که به «تاریخی» از مقاومت گره بخورد. اتفاقی که برای ژینا امینی افتاد به وضوح این ناموزونی را نشان می‌دهد: ژینا در تهران یعنی در مرکز کشته شد، به همین دلیل قتل او مورد توجه عمومی قرار گرفت. در این مورد مشخصاً مرکز حاشیه را مرئی می‌کند، چون نامرئی‌سازی سیستماتیک (زنان) حاشیه باعث شده که هر آن‌چه به مناطق پیرامونی مربوط می‌شود، حتی جان آدم‌ها، ارزش کم‌تری به نسبت مرکز داشته باشد. مشابه این نوع سلسله‌مراتب سیاسی را پی‌یر بوردیو، جامعه‌شناس فرانسوی، در تحقیقات خود درباره‌ی «سلطه‌ی مردانه» با تمرکز بر مقوله‌ی جنسیت در روابط حاکم بر اقلیت کابیل در الجزایر به شیوه‌ای دیگر بیان کرده است.^[۳] با این حال ژینا در منطقه‌ای حاشیه‌ای یعنی در کردستان به خاک سپرده شد، جایی که به جهت سیاسی آمادگی و پختگی آن را داشت که از توجه معطوف شده به قتل او، جنبشی سیاسی بسازد که بتواند برای تمام کشور دستاورد به ارمغان آورد. بنابراین با این‌که مرکز بود که زن‌کشی (ژینا) را مرئی ساخت، ولی حاشیه بود که قتل او را بدل به نوعی سیاست جمعی رهایی‌بخش و انقلابی کرد. این روند را حتی در مرئی‌سازی برخی زندانیان سیاسی زن کرد نیز شاهدیم: نام‌هایی مثل زینب جلالیان و شیرین علم‌هولی زمانی توانستند از دایره‌ی کردستان فراتر روند و در فضای سیاسی کشور پژواکی بیابند که فمنیست‌های بازداشت‌شده غیرکرد جنبش سبز در زندان، به‌ویژه اوین، با آن‌ها هم‌بند شدند و در موردشان نوشتند. آن‌ها تا پیش از این، اغلب با عناوینی چون «تجزیه‌طلب» و «عضو تروریست گروه مسلح» کاملاً در حاشیه و نامرئی بودند و به‌ندرت مورد توجه یا حمایت قرار می‌گرفتند.

دیده شدن حاشیه به میانجی مرکز حتی در سطح نظری و جهانی هم پدیده‌ای رایج است: نظریه‌های پسااستعماری‌ها که اغلب نقد اروپامحوری است، به شکل متناقضی، بیش از همه توسط نخبگان دانشگاهی خود مرکز جهان، یعنی غرب، ترویج یافت و ایده‌های ضد-پسااستعماری در دل خود نهادهای آکادمیک و فکری کشورهای استعمارگر بیش از جنوب جهانی رشد کردند، زیرا ما با انباشت امکان‌های مادی و نمادین در مناطق مرکزی (جهانی و ملی) مواجه هستیم که باعث بیش‌مرئی‌سازی آن‌ها به نسبت مناطق پیرامونی می‌شود. به دلیل همین منطق‌گزینشی طبقاتی-نژادی-جنسیتی-دگرجنس‌گرایانه غالب بر جوامع سرمایه‌دارانه‌ی کنونی است که تعداد کمی از ما درباره‌ی جمعیت انبوه بردگان جنسی و کارگران خانگی مهاجر از جنوب جهانی به کار گماشته در کشورهای غربی شنیده‌ایم.^[۴] یا درباره‌ی «میترا کیخا» (محکوم به ۳ سال حبس)، «آرزو سرگزی» و «هدیه ستوده» (هر دو محکوم به ۴ سال حبس) بسیار کم می‌دانیم؛ سه زنی که در اولین تجمع اعتراضی ژن.ژیان.نازادی در زاهدان در اول مهر ۱۴۰۱، تنها سه روز قبل از جمع‌هی خونین

این شهر، بازداشت شدند و تا مدت‌ها خبری از وضعیت آن‌ها نبود. [۵] به شکلی مشابه اخبار کودکان بازداشتی بدون شناسنامه‌ی بلوچ طی قیام اخیر که به دلیل نداشتن مدارک هویتی در خطر اخراج شدن به افغانستان بودند یا کودکان کُردی که در زندان مورد تجاوز قرار گرفتند، بسیار کم بازتاب یافت. از این حیث، پرداختن به تجربه بیان‌نشده‌ی مردمان پیرامونی و مقاومت‌های‌شان، بخشی از دانش انتقادی تولیدشده در حوزه‌ی «جامعه‌شناسی انکار» به شمار می‌رود که «به مسئله‌ی بازشناسی و رفت و برگشت بین امر آشکار و امر پنهان، امرگفتنی و ناگفتنی، اندیشدنی و نااندیشیدنی، امر قابل بازنمایی و غیرقابل بازنمایی در نظام قدرت می‌پردازد.» [۶]

مشکل اما حتی فراتر از دیده شدن یا نشدن است؛ مسئله این است که وقایعی روی داده‌اند، ولی در تاریخ غالب یعنی تاریخ فاتحان که در آن مردمان پیرامونی ناموجودند، جایی نیافته‌اند. هم این مردمان به‌عنوان کنش‌گر و هم تجربه‌ی آن‌ها به‌عنوان شکل‌هایی از حیات مقاومت از تاریخ «رسمی» حذف شده‌اند انگار که هرگز روی نداده‌اند، زیرا کنش‌گران آن‌ها و جغرافیایی که در آن زندگی می‌کنند، مشروعیت ورود به تولید دانش و کنش «هنجارمند» را ندارند. با این حال، اگر رویدادهایی در آرشیوهای سوگیرانه یا در روایت‌های غالب رسمی نیامده‌اند، به معنای این نیست که اتفاق نیفتاده‌اند؛ حاشیه به شکل درون‌ماندگار، فارغ از این که دیگری مشروع‌تر آن را تأیید و ستایش کند یا نه، مسیر سیاسی تاریخی خود را پیش برده و قیام ژن. ژیان. نازادی میوه‌ی این تلاش خودبسندگی بوده است.

از کردستان مثال می‌آورم تا موضوع روشن‌تر شود. زنان کُرد سال‌هاست در حال مبارزه با نهادهای متکثر مردسالاری هستند، البته بر اساس اولویت‌هایی که تجربه‌ی زیسته‌ی اقلیت بودن بر آن‌ها تحمیل کرده است. هر سال به‌رغم سرکوب‌ها و محدودیت‌های مضاعف، مراسم هشت مارس در شهرهای مختلف کردستان، گاهی مخفی و گاهی علنی، برگزار شده و می‌شود. کردها بارها برای اعتراض به خشونت علیه زنان یا در دفاع از برابری جنسیتی یا طبقاتی یا ملی به خیابان آمده‌اند. به یاد داشته باشیم که در پی تعرض یک «مامور امنیتی اطلاعاتی» به زن جوانی بنام فریناز خسروانی در مه‌آباد در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۴ که به کشته شدن او منجر شد، هزاران نفر (البته با انگیزه‌هایی متفاوت و بعضاً مردسالارانه) در جلوی هتل محل کار او دست به تظاهرات زدند و هتل را به آتش کشیدند و در روزهای بعد در شهرهایی هم‌چون سنندج، سردشت و میوان اعتصاب‌ها و اعتراض‌هایی در حمایت از معترضان مه‌آبادی سازمان‌دهی شد. در ۱۳۸۶ «کمیته‌ی خشونت علیه ناموس» در کردستان راه اندازی شد که پی‌گیری‌های مهمی در مورد زن‌کشی‌ها و قتل-خودکشی‌های زنان انجام داد و توانست قتل فرشته نجاتی را به‌ویژه رسانه‌ای کند؛ دختری ۱۸ ساله و مزدوج (با مردی که

۱۸ سال از او بزرگ‌تر بود) که پدرش او را به اتهام رابطه‌ی نامشروع سر برید. اتفاق مهم این بود که فعالان حقوق زنان مریوان جنازه‌ی فرشته را برخلاف رسوم رایج منطقه خودشان تشییع کردند و مردان هم به آن‌ها پیوستند و این مراسم با سر دادن شعارهایی علیه قوانین تبعیض‌آمیز به نوعی راه‌پیمایی اعتراضی فمینیستی بدل شد. کنش‌گری‌ها توقف‌ناپذیر بود و به همین دلیل در بهار ۱۳۸۸، هفت فعال زن در شهر مریوان به دلیل فعالیت‌های‌شان در حوزه‌ی خشونت علیه زنان دستگیر شدند. در ۱۳۹۸ نیز تظاهرات زیادی علیه زن‌کشی برگزار شد که نقطه عطفی برای تظاهرات زنان گرد در ۸ مارس همان سال بود. چند ماه بعد تعدادی از فعالان زن در کردستان گروهی به نام «ژیوانو» برای مبارزه با خشونت علیه زنان تشکیل دادند که در سال‌های اخیر فعالیت‌های زیادی در حوزه زنان داشته‌اند و بسیاری از اعضای آن در قیام اخیر نیز زیر ضرب دستگاه سرکوب رفتند و روانه زندان شدند. یکی از اعضای آن، ژینا مدرس‌گرگی نیز اخیراً به ۲۱ سال حبس و تبعید به زندان مرکزی همدان محکوم شده است. انجمن زنان «ژیوانو» همراه با فعالان مدنی و صنفی سقز روز دوشنبه ۲۴ خرداد ۱۴۰۰ در اعتراض به زن‌کشی پدرسالارانه و خشونت علیه زنان بر مزار گل‌اله شیخی (زنی ۲۵ ساله اهل سقز که نامزدش او را کشته و جسدش را سوزانده بود) گرد آمدند. در تاریخ ۱۴ مهر همان سال جمعی از فعالان زن گرد در اعتراض به قتل فائزه ملکی‌نیا، زنی ۲۲ ساله که به دست پدرش سوزانده شد، در مقابل دادگستری شهر سنندج تجمعی اعتراضی برگزار کردند و پلاکاردهایی از قبیل «دیگر هیچ‌جا برای زنان امن نیست»، «ما همگی فائزه هستیم»، «همه‌ی ما در برابر کشتن زنان مسئولیم»، «نه به کشتن زنان»، «حقوق انسانی من جای مناقشه نیست» در دست داشتند. فعالان برجسته حقوق زنان در کردستان در تابستان ۱۳۹۶ گروه «شورای زنان» را از نو در سنندج احیا کردند و بسیاری دیگر هم‌زمان در زمینه‌های مختلف مبارزه طبقاتی و جنبش کارگری، جنبش معلمان، جنبش محیط‌زیستی، جنبش ستم‌ملی و برای حق تدریس به زبان مادری فعالیت کردند.

علاوه بر این، در کردستان، فعالین کمپین‌های مختلفی را نیز راه‌اندازی کرده‌اند که نقش مهمی در حفظ فضای اجتماعی-مدنی داشته‌اند، از جمله کمپین فیس‌بوکی «زن بودن ابزار تحقیر و تنبیه هیچ‌کس نیست» در بهار ۱۳۹۲ که بیش از شش هزار و پانصد عضو داشت. این کمپین در پی اعتراض‌های عمومی به گرداندن یک مرد با لباس زنانه در شهر مریوان شکل گرفت. دادگاهی در مریوان حکم داده بود که سه مرد را با لباس‌های زنانه در سطح شهر بگردانند. اجرای این حکم بر روی یکی از آن‌ها، اعتراض‌های زنان و مردان مریوان را به همراه داشت. آن‌ها در یکی از میدانی شهر با پوشیدن لباس‌های قرمز، اعتراض خود را به این اقدام دستگاه قضایی و نیروهای انتظامی نشان دادند. هدف اصلی این کمپین این بود که نشان دهد پوشش

زنانه و زن بودن، ابزاری برای تحقیر یا تنبیه هیچ فردی نباید باشد. [۷] کمپین «حق دوچرخه‌سواری برای دختران در مریوان» در تابستان ۱۳۹۵ [۸] و کمپین «نه به نرسالاری، کارزار فعالان زن کرد علیه توهین به زنان در احزاب کردی» که در مهرماه ۱۳۹۵ [۹] راه افتاد، نمونه‌های موفق دیگری هستند. یکی از پیش‌گامانه‌ترین اقدام‌های زنان کردستان متنی بود با عنوان «نامه‌ی اعتراضی جمعی از فعالان زنان نسبت به افتراء، تهدید، باج‌خواهی و هرزه‌نکوهی توسط فعال سیاسی و حقوق بشر» که در تاریخ ۵ اسفند ۱۳۹۵ با امضای تعدادی از فعالین کُرد داخل و خارج از کشور در محکومیت خشونت یکی از فعالان شناخته شده منتشر شد [۱۰] که به نحوی می‌توان آن را نقطه شروع خاموش «می‌تو» در ایران تلقی کرد. اما این متن هیچ‌گاه از سوی جریان رسمی فمینیستی مرکز‌محور دیده نشد و حتی عمیقاً با طرد و حذف اکثریت فمینیست‌های شناخته شده مواجه شد. حتی بیش‌تر سایت‌ها از انتشار آن امتناع کردند، چون اقدام جسورانه‌ای بود که در آن زمان تابوشکنی بزرگی به شمار می‌رفت. شاید به این علت که نه زنان مرکز، بلکه زنان بی‌چهره و بی‌نام‌ونشان حاشیه‌ای کُرد بودند که ابتکار عمل آن را به دست گرفته بودند.

این قبیل فعالیت‌ها اما منحصر به کردستان نیست. گروه فمینیستی «دسگوهاران» و گروهی دیگر متشکل از زنان مهندس، هنرمند، پزشک، نویسنده و دانشگاهی بلوچ با نام «بلوچ زالبولانی زرمبش» که هر دو در میانه‌ی قیام ژن.ژیان.نازادی شکل گرفتند، مجموعه‌ای از کنش‌گران بلوچ را گرد هم آورده‌اند که به شهادت خودشان اگرچه از خیلی پیش‌تر از قیام اخیر، در بلوچستان مشغول فعالیت بوده‌اند، اما کسی آن‌ها را نمی‌شناخته است. این فعالان از مدت‌ها پیش برای دفاع از حقوق زنان و افراد ترنس‌جندر و نان‌باینری و علنی‌سازی و مرئی‌سازی زن‌کشی به شکل مخفی تلاش کرده‌اند، در زمینه دفاع از حقوق بی‌شناسنامه‌ها، سوادآموزی، زنان کارگر و زنان سیاه‌پوست بلوچ فعال بوده‌اند و هم‌زمان نسبت به ساختارهای تقویت‌کننده‌ی مردانگی مذهبی محلی هشدار داده‌اند.

جدا از کنش‌گری‌های سیاسی، در سطح نظری نیز مردمان ملل تحت ستم اغلب جایگاهی در تولید دانش غالب ندارند. برای نمونه، جامعه‌ی کردستان مشارکت زیادی در عرصه سیاسی و اجتماعی داشته است بدون آن‌که سهمش در «بازار» فکری جریان اصلی و رسمی، به رسمیت شناخته شود. تنها بین سال‌های ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۶ دست کم ۴۰ نشریه‌ی صرفاً دانشجویی کُردی در دانشگاه‌ها منتشر شده [۱۱] که نشان از سهم مهم کردستان در پویایی فضای مدنی کشور دارد، اما به‌ندرت در روایت‌های غالب از «جنبش دانشجویی ایران» نامی از آن‌ها هست. یک شبکه‌ی بزرگ بین‌المللی از «مطالعات کُردی» موجود است که در آن تولیدات دانشگاهی و سیاسی بسیاری به اشتراک گذاشته می‌شود و از خلال آن گردهمایی و آرشیوسازی‌های متعددی

انجام می‌شود. به این اضافه کنیم که سالانه مقاله‌های بسیار زیادی در حوزه‌ی مطالعات کردستان منتشر می‌شود [۱۲]، اما همه‌ی این تولیدات اغلب بازنمایی خاصی در چرخه‌ی مبادله و گردش دانش تولیدشده غالب و مرئی در کشورهایی که کردها ساکن آن هستند، ندارند و تاریخ جنبش زنان و تاریخ سیاسی کشورهای ایران و ترکیه و عراق و سوریه بدون اشاره‌ای به این کنش‌گران و کنش‌گری‌ها روایت شده است. در واقع زنان کرد تا حد زیادی در ادبیات فمینیستی رو به رشد پیرامون جنسیت و زنان در این کشورها غایب‌اند و به‌طور کلی نادیده گرفته می‌شوند. به این ترتیب زنان کُرد و زنان اقلیت به شکل کلی‌تر، یک‌بار از سوی دانش مردسالار به‌عنوان زن طرد شده‌اند و یک‌بار از سوی دانش مرکزگرا به‌عنوان سوژه‌های حاشیه‌ای متعلق به ملل تحت ستم (کُرد، بلوچ، تورک، لر، عرب و ...)، که البته در این یادداشت تمرکز صرفاً بر دومی است.

در عین حال در شمایی که به نقد تاریخ‌نگاری غالب از منظر مردمان پیرامونی و زنان در حاشیه داریم، لازم است در نظر بگیریم که مرکزگرایی روشنفکران و دانشگاهیان تنها عامل نامرئی‌سازی کنش‌گری فمینیسم‌های اقلیت نبوده، با این که یکی از عوامل اصلی آن به شمار می‌رود. سرکوب حکومتی با چهار دهه جرم‌انگاری هر شکلی از فعالیت مدنی-سیاسی، پیوند میان فعالین ملل تحت ستم با یک‌دیگر و با فعالین مرکز و هم‌چنین هم‌بستگی متقابل میان آن‌ها و بازناسی تولیدات هریک توسط دیگری را بسیار دشوار کرده است. به همین دلیل هم این نامرئی‌سازی در سطوحی کم‌تر در میان خود مردمان پیرامونی نیز بازتولید شده است؛ بسیاری از کُردها برای نمونه تا پیش از قیام انقلابی ژن. ژبان. نازادی شناختی کم و حداقلی از بلوچستان و فعالین آن داشته‌اند، یا حتی از نقش فعال زنان فعال در احزاب کُردی یا وقایع حول انقلاب ۵۷ کم یا بی‌خبر بوده‌اند. در واقع، دامنه‌ی حذف و بایکوت سیستماتیک حکومتی مسئله زنان چنان وسیع بوده که ملل تحت ستم را بیش از سایرین از ارتباط ارگانیک با یک‌دیگر بازداشته است. قیام ۱۴۰۱ از این جهت نیز نقطه عطفی در تاریخ بعد انقلاب به شما می‌رود، زیرا برای اولین بار توانست حلقه‌هایی محکم از پیوند میان زنان پیرامونی با یک‌دیگر و با زنان مرکز ایجاد کند. از سوی دیگر، مردسالاری درونی خود جامعه‌های اقلیت اغلب سبب شده که جنسیت در مواردی به نفع سایر مبارزات، از جمله توجه به مسئله‌ی ستم ملی یا طبقاتی، به حاشیه رود یا به اولویت ثانویه بدل شود. این موضوع حذف یا کم‌رنگ‌سازی زنان اقلیت از آرشیوهای محلی ضداستعماری را نیز در پی داشته است.

زنان ملل تحت ستم: قربانی یا مبارز؟

به‌رغم مقاومت‌های مداوم سیاسی و اجتماعی زنان پیرامونی، در اغلب مقالات درباره‌ی «زنان ایرانی» یا «تاریخ جنبش فمینیستی ایران» — که رویکرد غالب در تولید دانش حوزه‌ی جنسیت در ایران را نشان می‌دهند و مصداقی از خشونت معرفت‌شناسانه به شمار می‌روند — تنها زمانی در مورد زنان اقلیت یا زنان حاشیه‌ای سخنی به میان می‌آید که بحث «خشونت و زن‌کشی» در میان باشد، آن هم عموماً با تعریف‌های فرهنگ‌محور و ذات‌گرایانه از جانب مرکز، بدون لحاظ کردن تاریخ اجتماعی سیاسی حاشیه. این نگاه یادآور رویکردهای اروپامحور اوربانتالیستی و استعماری است که تمایل دارند زنان ایرانی را تنها با چادر مشکی و صرفاً به‌عنوان قربانیان حکومت آخوندی معرفی کنند، بدون این‌که از دهه‌ها مقاومت آن‌ها در برابر دیکتاتوری زن‌ستیز و نهادهای اجتماعی مردسالار اسمی به میان آورند. ناسیونالیست‌ها، فمینیست یا غیر آن، برای تحمیل ایده‌های ناسیونالیستی و دیگری‌ستیزانه‌شان، اغلب به آمارهای بالای خشونت علیه زنان در مناطق پیرامونی متوسل می‌شوند، طوری که گویی سکسیسم ذاتی این فرهنگ‌هاست و نه یک برساخت تاریخی-سیاسی-اجتماعی، عمیقاً گره خورده به موقعیت اقلیت‌بودگی‌شان. آن‌ها با تکیه بر نوعی بنیادگرایی فرهنگی و استعماری، به گونه‌ای این موارد را برجسته می‌کنند که انگار زن غیرفارس صرفاً قربانی و توسری‌خور است و گویی مناطق مرکزی کشور از این معضلات مبرا هستند. درست به همین دلیل، همان‌طور که فعالان بلوچ خاطر نشان می‌کنند، زنان حاشیه «با هر نوشته خود احساس فشار می‌کنند که آیا کلمات و متن‌هایشان مجدداً به تقویت این کلیشه‌ها و تبدیل متن‌ها به چیزی ضد خودشان کمک نمی‌کنند؟» [۱۳]

این در حالی است که اگر آمار زن‌کشی در کردستان مرتب گزارش و در اخبار منعکس می‌شود، بیش از هر چیز از تلاش پی‌گیرانه‌ی گروه‌های فمینیستی و سنت سیاسی پویای آن منطقه ناشی می‌شود که خشونت علیه زنان را از طریق شبکه‌های محلی پی‌گیری و مستندسازی می‌کنند و به آن واکنش جمعی نشان می‌دهند.

البته توجیه برتری مردمان مسلط بر خلق‌های تحت‌سلطه به واسطه‌ی تصویر دست‌کاری‌شده‌ی زنان اقلیت به‌عنوان قربانیانی به انقیاد درآمده، منحصر به مرزهای داخلی ایران نیست؛ مشابه همین تصویرسازی‌های نژادپرستانه — جنسیتی متکی بر دوگانه‌ی سرکوب‌گر تمدن — بربریت راه، که منجر به تثبیت نظم پدرسالارانه استعماری مستقر می‌شود، می‌توان در رابطه میان کشورهای امپریالیستی با اغلب مردمان جنوب جهانی (در آسیا و امریکای لاتین و آفریقا) نیز مشاهده کرد. بیش‌تر غربی‌ها دهه‌هاست همین نگاه استعماری را پیرامون زنان ایران دارند، بدون این‌که برای لحظه‌ای مقاومت‌شان را ببینند. [۱۴] همان‌طور که سیلویا فدریچی در یکی از مقالاتش نشان می‌دهد، این قبیل تعریف‌های استعماری بهره‌کشی آسان‌تر این مردمان (حتی بعد مهاجرت)،

سلب مالکیت از زمین‌هایشان و به‌بردگی گرفتن کودکان و زنان و تهیدستان این مناطق را تسهیل می‌کند. [۱۵] بنابراین، تصویرهای استعماری و کلیشه‌ای از زنان مناطق پیرامونی، برای سیاست‌های ناسیونالیستی اقتصادی مابه‌ازای مادی و متعین دارد و صرفاً به سطح بازنمایی نمادین محدود نمی‌ماند.

در واقع آن‌چه از تاریخ فرودستان در روایت تاریخی فاتحان مسکوت می‌ماند، به اندازه‌ی چیزهایی که گفته می‌شود اهمیت دارند. این ناگفته‌ها و نادیده‌شده‌ها در طی انباشت خود، به نقطه انفجار می‌رسند و از خلال آرشیوهای گم‌نام یا در فرم جنبش‌هایی ضد استعماری خود را بروز می‌دهند و بر زمان حال تحمیل می‌کنند. قیام ژن. ژیان. نازادی یکی از لحظاتی بود که به امر سرکوب‌شده‌ی تاریخاً انباشت‌شده در حاشیه امکان وجود داد، به طوری که مرکز کشور را در حیرت فرو برد. شهریور ۱۴۰۱ یکی از این لحظاتی بود که حاشیه امر سرکوب‌شده تاریخی را با خلاقیت و زبانی مختص خودش و در امتداد تاریخش به نمایش گذاشت. وقایع شهریور بین دو حادثه مهم رخ داد: موجی از اعتراضات ناشی از اقدام به تجاوز جنسی به شلر رسولی، یک زن کرد اهل مریوان (در تاریخ ۱۲ شهریور ۱۴۰۱) در کردستان و تجاوز به ماهو بلوچ کودک ۱۵ ساله (۱۰ شهریور ۱۴۰۱)، در بلوچستان. این دو رویداد، با آشکارسازی بیش از پیش خشونت علیه زنان، این دو منطقه مرزی پیرامونی را به مرکز درگیری با دولت در جریان قیام ژن. ژیان. نازادی تبدیل کردند. بسیج عمومی برآمده از دل این دو واقعه، جنبش‌های اجتماعی موجود در این مناطق را فمینیستی‌تر و فمینیسم‌ها را نسبت به تلاقی روابط اجتماعی جنسیت و ملیت حساس‌تر کرد. در عین حال، واکنش عمومی و سیاسی به این تجاوزها، به تداوم مبارزات قبلی‌ای که در قیام ژن. ژیان. نازادی جریان داشت، گواهی می‌دهند. اعتراضاتی که در کردستان و بلوچستان به این دو واقعه‌ی خشونت‌آمیز رخ داد، به قتل ژینا گره خوردند و توانستند مسائل اجتماعی را بیش از پیش سیاسی کنند. این اعتراضات و خیزش‌های پس از آن توانستند آگاهی عمومی را نسبت به موضوع جنسیت بالا ببرند و آن را به فضای وسیع‌تری از ضد قدرت با رژیم مرتبط کنند. این سهم مهمی است که حاشیه در پیش‌برد مبارزه علیه مرد-پدرسالاری فقط در سال ۱۴۰۱ داشته است.

این مثال‌ها و تکثر مقاومت‌ها، بیش از همه ضرورت نگاه چندمرکزی (multi-centric vision) به جنسیت از خلال مفاهیمی چون حاشیه و مرکز را نشان می‌دهد. در واقع مسئله برای مردمان و زنان حاشیه فقط نفی وضع موجود نیست، بلکه تاریخ بخشیدن به امری که حذف و حتی انکار شده نیز همان قدر مهم است. نجات تاریخ حاشیه، نجات تاریخ جمعی است و برای ساختن آلترناتیو ضروری است. بدین منظور باید معترضین در حاشیه را از «کنش‌گران حادثه» که در دنباله‌روی از مرکز به اعتراض برمی‌خیزند (نگاهی که تا ۲۰۱۷ غالب بوده) به «کنش‌گرانی تاریخی» بدل کرد که به خیابان می‌آیند چون مطالبات مشخصی دارند

و نسبت به آن‌ها آگاهند. لازمه‌ی تغییر در چنین رویکردی، جای‌گزین کردن نگاه خطی تقلیل‌گرایانه به تاریخ، با نوعی نگاه غیرخطی، چندمرکزی و سیال است که بتواند تکثر سیاست‌ورزی را به شکل تاریخی نشان دهد تا در دام نوعی سیاست جهان‌شمول گرایانه‌ی سرکوب‌گر یا نوعی دوگانه‌سازی سلسله‌مراتبی نیفتد. این موضوع ما را به بحث دیگری نیز مرتبط می‌کند که به همان اندازه اهمیت دارد: ریشه‌ها و زمان‌مندی‌های متفاوت میان مرکز و حاشیه که با تبارهای چندگانه مبارزه در مناطق پیرامونی پیوند عمیق دارد و در بند بعدی بیش‌تر بسط داده می‌شود.

منظور از ناهم‌زمانی‌های تاریخی مرکز و حاشیه چیست؟

تجارب گوناگون جنسیتی در ایران را باید با «زمان‌مندی‌های تاریخی متنوع» — در عین حال مکمل — در مرکز و حاشیه درک کرد. این زمان‌مندی تاریخی متکثر که عمیقاً متأثر از ساختارهای سیاسی و اجتماعی متمایز است، مطالبات ملل تحت ستم را از محدود شدن به دایره هویتی فراتر می‌برد. این نکته از این جهت اهمیت دارد که دهه‌هاست که تقلیل مبارزات پیچیده و چندبعدی مردمان تحت ستم ملیت‌های فرودست‌سازی شده (subordinated nations) به «سیاست هویت» به اسم رمز سرکوب آن‌ها بدل شده، که در سال‌های اخیر با هم‌دستی برخی نخبگان و روشنفکران برجسته می‌شود. [۱۶] توجه به زمان‌مندی تاریخی متفاوت حاشیه و مرکز، این امکان را به ما می‌دهد که فراتر از سیاست هویت، تفاوت میان این دو و کنش‌گران آن‌ها و اولویت‌بندی‌های مجزای‌شان را بهتر بازشناسی کنیم. مسئله‌ی حجاب اجباری را در نظر بگیریم که یک اولویت مبارزاتی برای زنان در ایران است، ولی مطلقاً اهمیت یا جایگاهی در مبارزات زنان در غرب ندارد. این در حالی است که هم زنان ایران و هم زنان در غرب به روش خود در حال مبارزه با مرد/پدرسالاری‌اند. به همین ترتیب، اولویت‌های مبارزاتی و خواست‌های زنان مرکز و پیرامون ایران هم لزوماً یکی نیستند، چراکه به‌رغم شباهت‌های بسیاری که در مطالبات‌شان وجود دارد، آب‌شخورشان، خاستگاه تاریخی-اجتماعی و سیاسی متفاوتی است. همان‌طور که این خود زنان ایران و نه فمینیست‌های غربی هستند که می‌توانند تعیین کنند مبارزه جنسیتی‌شان را با تأکید بر کدام وجه از انقیاد به پیش ببرند، در سطحی دیگر نیز این خود زنان حاشیه‌اند که باید اولویت‌شان را در مبارزه با اشکال ستم و فرم‌های مرد-پدرسالاری تعیین کنند. درست همان‌طور که زن غربی نمی‌تواند به زنان ایرانی بگوید چرا (به زعم آن‌ها موضوع بی‌اهمیتی چون) حجاب اجباری مسئله‌ی اصلی شماس است، زنانی که به جهت اجتماعی در «مرکز» مستقرند نیز نمی‌توانند به زنان کرد بگویند چرا ستم ملی مسئله‌ی شماس است، چرا آب مسئله‌ی زن بلوچ است یا چرا تحصیل به زبان مادری مسئله‌ی زن عرب است. دسگوهاران در متن‌های خود به خوبی به این شکاف پرداخته است:

«معضلات و مسائل زنان در شهرها و روستاهایی از استان بلوچستان که هم‌چنان مناسبات قشربندی و شبه-کاستی کهن در آن‌ها ریشه‌دار است، متفاوت از کلان‌شهرها است... چگونه می‌توان زنی را که در مناطق ممنوعه سلب مالکیت شده زندگی می‌کند و هر لحظه با تخریب زیستگاهش مواجه است، با زنی مقایسه کرد که برخوردار از امکانات تحصیل و پیش‌روی است و حتی شاید خارج از بافت سیاسی و اجتماعی خود را "زن موفق" بنامد؟» [۱۷]

در واقع، بخشی از تفاوت‌های میان نگاه زنان حاشیه و مرکز به ستم جنسیتی به علت زمان‌مندی‌های تاریخی-ماتریالیستی متمایزی است که عمیقاً تجربه‌های آن‌ها از جنسیت را نیز تحت شعاع قرار داده است، چیزی که غالباً در تعریف سیاست‌های فمینیستی نادیده گرفته می‌شود. مثال‌های مختلف دیگری می‌توان از اولویت‌های متفاوت مبارزاتی زنان در حاشیه که لزوماً می‌تواند همان اهمیت را در مرکز نداشته باشد، می‌توان به این لیست اضافه کرد، از جمله: فرامرز بودن مسئله‌ی جنسیت و تبارهای چندگانه‌ی مبارزه‌های زنان؛ پیوند آن با مسائل ملیت و ناسیونالیسم و اتنیک؛ برجسته بودن وجه طبقاتی آن به علت فقر فراگیر در پیرامون؛ اهمیت ویژه به مسئله‌ی محیط زیست و مسئله‌ی سلب مالکیت بیش‌تر از مرکز به علت بحران‌های اکولوژیکی؛ رویکرد انتقادی به سیاست‌های نئولیبرالی توسعه. حتی موضوع «مبارزه‌ی مسلحانه و فمینیسم» هم به علت وجود احزاب مسلح انقلابی‌گرد، زنان حاشیه را به سوی تحلیل‌ها و تعریف‌ها و کنش‌گری‌هایی سوق داده که لزوماً در مرکز از حمایت فکری یا سیاسی برخوردار نمی‌شود.

مسئله این است که با این‌که زنان مرکز و حاشیه مبارزه‌ی مشترک و واحدی علیه مردپدرسالاری دولتی و اجتماعی را پیش می‌برند، اما روش‌ها و استراتژی‌های مبارزاتی‌شان لزوماً مشترک و مشابه نیست، زیرا بنیان‌های مادی زیستی متمایزی دارند. در عین حال، این تفاوت بالقوه نه تنها به انشقاق جنبش زنان منجر نمی‌شود، بلکه با چندمرکزی کردن آن، به دموکراتیک‌تر کردن و شمول‌گراتر کردنش کمک خواهد کرد. از قضا انشقاق زمانی روی می‌دهد که گروه برخوردار مرکز، بر تعاریف خطی منطبق بر تجربه‌ی زیسته خودش به‌عنوانی الگویی جهت‌تعمیم آن به همه زنان اصرار بورزد، بدون این‌که هم‌دلی لازم برای درک تفاوت‌های طبقاتی و ملی را داشته باشد. بی‌توجهی به این موضوع برای سال‌های طولانی موجب شده بود که برخی فعالان فمینیست، کنش‌گری‌های زنان حاشیه از جمله مبارزه برای تحصیل به زبان مادری، حق برخورداری از آب آشامیدنی سالم، مبارزه برای بازپس‌گیری زمین‌های غضب‌شده یا حق مبارزه مسلحانه در برابر یک حکومت نظامی شده و... را به‌عنوان فعالیت‌های «غیرفمینیستی» در نظر بگیرند و آن‌ها را از دایره‌ی مسائل مهم برای جنبش سراسری غالب زنان خارج کنند. [۱۸]

به این ترتیب ما از یک سو با «زمان‌مندی‌های مختلف تاریخی» روبه‌رو هستیم که تجربه‌های متمایزی را برای زنان به همراه داشته و از سوی دیگر، با «ناهم‌زمانی تاریخی» بین برخی مناطق حاشیه‌ای از جمله کردستان و مرکز مواجهیم که بر ماهیت قیام و مطالبات آن تأثیری عمیق گذاشته است [۱۹]؛ در واقع اگر در مرکز کشور، نقطه شروع زمان تاریخی انقلابی یعنی خواست سقوط رژیم را که به قیام ژن. ژیان. نازادی وصل می‌شود می‌توان مبارزه‌ی دختران خیابان انقلاب بعد از سال ۲۰۱۷ در نظر گرفت، در کردستان نقطه شروع مواجهه‌ی انقلابی با جمهوری اسلامی به شکل تاریخی به زمانی دورتر، یعنی به انقلاب ۵۷ بازمی‌گردد، زمانی که اکثریت احزاب و مردم کردستان به فراندوم رژیم قاطعانه «نه» گفتند، که خود تداومی از مبارزه‌ی انقلابی با دیکتاتوری ناسیونالیست پهلوی بود. در زمان‌مندی مرکز، کمپین یک میلیون امضا نقطه عطف است و سایر کنش‌گری‌ها در حاشیه قرار دارند یا به قدر کافی فمینیستی به شمار نمی‌روند. اما در مورد آنچه که به کردستان مربوط می‌شود، مقاومت‌های مردمی در برابر خشونت سال‌های آغازین بعد انقلاب علیه کردستان و مردمانش، از جمله جهاد خمینی علیه کردستان (۲۶ مرداد ۱۳۵۸)، هم‌چنان نقطه عطف سیاسی و مرجع تاریخی حافظه‌ی جمعی به شمار می‌روند. به همین دلیل در این جغرافیا، وقایع بعد انقلاب، از جمله آنچه در قیام ژن. ژیان. نازادی روی داد، به اشکال مختلف در دیالوگ با وقایع سیاسی ۵۷ اند؛ گویی مبارزه انقلابی‌ای که در آن زمان به علت لشگرکشی نظامی رژیم به کردستان ناتمام ماند، بنا داشت در قیام اخیر ژن. ژیان. نازادی تکمیل و نهایی شود. آنچه این ادعا را به خوبی تأیید می‌کند، تصویر زیبا و قدرت‌مندی است که در میانه جنبش انقلابی در آبان ۱۴۰۱ از شهر مهاباد منتشر شد. در این ویدئو جمعیت زیادی از زنان و مردانی را می‌بینیم، که در پی سه روز مقاومت جانانه مردم این شهر در سالگرد آبان ۹۸ در حالی که بخشی از شهر را به تصرف خود درآورده‌اند، در پشت سنگرها و باردیقادها نشسته‌اند و یک‌صدا آواز انقلابی «پری خه باتمان (راه مبارزه‌مان)» [۲۰] را که از بلندگوهای بزرگی در محله پخش می‌شود، هم‌خوانی می‌کنند. این آهنگ، که از سرودهای مشهور حزب سوسیالیست کومله است و در اوایل انقلاب ساخته شده، بارها در تجمعات داخل و خارج از کشور ژن. ژیان. نازادی توسط کردها نیز هم‌خوانی شده است. آن دالی که به یکی از مهم‌ترین نمادهای زبانی انقلابی در میانه قیام در کردستان بدل شد و عمیقاً در پیوند با دال‌های نمادین انقلاب ۵۷ است، برای غیر کردها ناشناخته و بیگانه و فاقد موجودیت بوده است.

نمونه‌ی دیگر، برگزاری تجمع ضد حکومتی باشکوه در شهر مهاباد کردستان در تاریخ ۱۳ خرداد ۱۴۰۲ بود، یعنی چند ماه بعد از قیام ژن. ژیان. نازادی. این تجمع در چهلمین سالگرد اعدام دسته‌جمعی ۵۹ جوان و کودک زیر هجده سال مهابادی برگزار شد که طی اعدامی دسته‌جمعی به‌طور هم‌زمان توسط نیروهای پاسداران در

زندان تبریز اعدام شدند. در زمان این اعدام‌ها، علیرضا شیخ عطار استان‌دار آذربایجان غربی و حمیدرضا جلالی‌پور، استاد فعلی جامعه‌شناسی در دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران، فرماندار شهر مهاباد بودند.

در واقع، قیام زن‌ژیان، نژادی در کردستان نه تنها به‌عنوان تداوم و مکمل انقلاب سال ۵۷ شناخته می‌شود، بلکه از آن عمیقاً تأثیر پذیرفته و از طریق فعال‌سازی تاریخ مقاومت آن دوران و وقایع مشابه پس از آن، حتی بر درک و برداشت نوینی از انقلاب مردمی ۵۷ در زمان اکنون نیز تأثیر مثبت داشته است. به عبارت بهتر، دلالت‌هایی شرم‌آور از انقلاب ۵۷ که به جایگاه «قربانی شکست‌خورده‌ی سرکوب‌شده» گره خورده بودند، جای خود را به دلالت‌هایی افتخارآمیزی چون «انقلابی مبارز قهرمان» داده‌اند که در پیوند با زمان حال معنادارترند. خود این چرخش نمادین گفتمانی، به تقویت تعلقات ملی، زبانی، هویتی و سیاسی در کردستان کمک کرده است. این بازسازی مهم در تفکر و کنش‌گری فمینیستی کردستان نیز تأثیرگذار بوده و روحیه‌ی فعال‌تری در جنبش‌های فمینیستی و اجتماعی ایجاد نموده است.

در خصوص خاستگاه مبارزات زنان کرد نباید نقش بسترسازی تاریخی-سیاسی گروه‌های فعال کرد را در شهرهای مختلف، از همان تجربه‌ی ۱۱ ماهه جمهوری کردستان در مهاباد (۱۳۲۴) و مشخصاً در سال‌های پر از حادثه‌ی انقلاب ۵۷ تاکنون را در سیاسی‌کردن و فعال نگه داشتن جامعه‌ی کرد نادیده گرفت. حزب‌های مختلف و جریان‌های موجود، به‌ویژه چپ‌ها و سوسیالیست‌ها و حزب دموکرات کردستان ایران، از همان روزهای آغازین انقلاب با شعار «دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان»، از خلال تشکل‌سازی و در مواردی با تکیه بر شوراهای مردمی (از جمله بنک‌ها در سنندج)، سنت سیاسی جمعی و مبارزاتی رادیکالی را در کردستان تثبیت کردند. برخی از آن‌ها، و بیش از همه حزب چپ کومله (۱۳۹۱-۱۹۷۹)، هرچند به شکلی حداقلی اما پیش‌گامانه، بستر ورود زنان به میدان سیاست را فراهم کردند و برابری جنسیتی را هم‌چون بخشی از ایده‌آل‌رهای بخشی در کردستان در دستور کار حزبی و مبارزاتی خود گنجانند. بنابراین زنانی، عموماً آن‌هایی که فعالانه در تظاهرات‌های ضد دولتی برای سرنگونی دیکتاتوری پهلوی شرکت کرده بودند، به این حزب پیوستند که توانستند تغییراتی را نیز بر آن تحمیل کنند و برای سایر زنان در سال‌های بعد الهام‌بخش شوند. درست به همین دلیل در روزهای اخیر بعد از قیام زن‌ژیان، نژادی خبرگزاری حکومتی فارس در تاریخ ۱۵ مهر ۱۴۰۱ یادداشتی در سایت خود با این عنوان منتشر کرد: «کومله ۴۰ سال پیش هم شعار **زن‌زندگی. آزادی می‌داد اما جور دیگر**». [۲۱] همان‌طور که در سطور قبلی اشاره کردیم، مسیر فعالین زن اوایل انقلاب را زنان کردستان و مشخصاً سوسیالیست‌ها در سال‌های بعد به اشکال مختلف ادامه دادند،

طوری که در دوره‌های مختلف به‌رغم سرکوب‌ها همواره زنانی در کردستان پرچم مبارزه علیه نابرابری جنسیتی را بالا نگه داشته‌اند.

این ویژگی منحصر به فرد کردستان نشان می‌دهد که این منطقه در یک زمان تاریخی متمایز از مرکز به سر می‌برد. این ناهم‌زمانی هم‌چنین قادر است نشان دهد که چرا در دهه‌های گذشته در شرایطی که مردم کردستان همواره از خواست سقوط رژیم و ضرورت مبارزه انقلابی سخن می‌گفتند، واژه‌ی «انقلاب» در ساحت سیاسی مرکز یک تابو به شمار می‌رفت. در کردستان، پویایی جامعه مدنی از یک سو فرصتی را برای بروز، تحکیم، سازمان‌دهی و بسیج حول کنش‌گری فمینیستی فراهم کرده بود و از سوی دیگر شدت سرکوب دولت نظامی نژادپرست طبقاتی حاکم، هر شکل از «هم‌کاری» با بدنه‌ی اصلاح‌طلب دولت برای پیش‌برد هدف‌های فمینیستی را دشوار کرده بود. به همین دلیل، فعالین کُرد مدت‌ها قبل از جنبش زنان در مرکز کشور، از هرگونه امکان اصلاح‌ناامید شده بودند و به جای فشار بر دولت برای دموکراتیک‌تر کردنش، عموماً ضرورت تغییرهای انقلابی از پایین را ترویج کرده‌اند. رویداد تاریخ‌ساز خاک‌سپاری ژینا در سقز یا ضرورت مبارزه‌ی مسلحانه یا حزبی در کردستان، حاصل دهه‌ها پیش‌برد آرام سیاست فمینیستی در اقلیت در چنین بستری بوده است که در تداوم با زمان‌مندی تاریخی آن و در گسست با زمان‌مندی تاریخی مرکز‌گرا می‌تواند تحلیل شود.

ناهم‌زمانی اشاره شده تا حدی نقش محوری کردستان در شکل‌گیری قیام انقلابی ژینا را نیز توضیح می‌دهد: در تاریخ چهارشنبه ۶ دی ۱۳۹۶ در خیابان انقلاب تهران ویدا موحد بدون حجاب و با چوبی بر دست که شالش را بر سر آن انداخته، جرقه‌ی جدی «مبارزه زنان علیه حجاب اجباری» را می‌زند. یک روز بعد، در تاریخ ۷ دی ۹۶، اعتراضاتی در مشهد آغاز شد که بعدها نام «قیام به‌حاشیه‌رفتگان» به خود گرفت؛ قیام مردمانی که هم از نظر طبقاتی در حاشیه بودند و هم از نظر سیاسی و فرهنگی. این دو لحظه تاریخی توانستند در قیام ژن.ژیان، نژادادی به یک‌دیگر پیوندند و هم‌دیگر را تکمیل کنند که نقطه اوج آن در کردستان تجلی یافت. در واقع می‌توان گفت میراث فمینیستی اولی (دختران انقلاب) و دستاوردهای طبقاتی-سیاسی دومی (دی ماه ۹۶) در لحظه‌ای تاریخی به میراث مبارزات انقلابی با محوریت ستم ملی (در کردستان در کل دوران پساانقلاب) پیوند خورد. این مهم روی داد چون زمان‌مندی تاریخی انقلابی‌محور در کردستان و سنت سیاسی غنی و پویای آن این زمینه را فراهم کرده بود که جنسیت بتواند در آن پیوندی ساختاری با سایر جنبش‌های اجتماعی انقلابی، طبقاتی و ضداستعماری پیدا کند. بدین ترتیب و در نتیجه‌ی تقاطع این زمان‌مندی‌های متکثر با یک‌دیگر، به دنبال شهریور ۱۴۰۱ و در امتداد دی ماه ۱۳۹۶، مسئله‌ی زنان و حق پوشش از کلان‌شهرها فراتر رفت و بیش از گذشته به مسئله بخشی از حاشیه‌نشینان بدل شد [۲۲] و مسئله‌ی ستم طبقاتی و ستم ملی نیز

توجه بیش‌تری را از سوی مردم در مرکز جلب کرد. شعار حق زنان بر بدن به میانجی شعار زن، ژبان، نژادی به روستاهای مناطق حاشیه‌ای در بلوچستان و کردستان رسید و هم‌زمان شعار حق تعیین سرنوشت در برخی کنش‌گری‌های مرکز نمود یافت. تمام این دستاوردهای مهم حاصل مشارکت مردمان حاشیه و مرکز، به شکل متفاوت اما مکمل و به یک اندازه سرنوشت‌ساز، در مبارزه با جمهوری اسلامی است. به یمن تقاطع این زمان‌مندی‌های تاریخی ناهم‌گون و وحدت یافتن آن‌ها در یک برهه‌ی تاریخی مشخص در یک گستره‌ی مکانی وسیع بود که انقلاب زنانه‌ی ژینا و مرکزیت یافتن حاشیه در آن با هم توانستند جنبشی پرتوان بسازند که توانست ستون‌های جمهوری طبقاتی اسلامی ایران را به لرزه در آورد. این وحدت سبب شد امر محلی و بومی از خود فراتر رود و توانی مضاعف بیابد، امکان‌های عینی جنبش تقویت شود و هم‌زمان تغییرهای مهمی در ذهنیت و تخیل جمعی مردم نسبت به جنسیت و ستم ملی-طبقاتی به وجود بیاید. ما به تداوم چنین دیالکتیکی از تفاوت و شباهت، از تمایز و وحدت، از امر محلی و غیرمحلی (جهان‌شمول) به‌عنوان نوعی سیاست فمینیستی رادیکال در زمان غیرانقلابی فروکش‌سازی جنبش ژینا نیاز داریم. در این زمینه تقویت رویکردهای ماتریالیستی و طبقاتی از جنسیت در مناطق حاشیه‌ای و تقویت رویکردهای ضداستعماری از جنسیت در مرکز می‌توانند به پیش‌برد بیش از پیش یک سیاست رهایی‌بخش یاری برسانند.

تبارهای چندگانه مبارزه‌های زنان گُرد

ریشه‌ها و زمان‌مندی‌های متفاوت میان مرکز و حاشیه، با تبارهای چندگانه مبارزه در مناطق پیرامونی پیوند عمیق دارد. تبارهای چندگانه به این معناست که تقسیم کردستان و عربستان و بلوچستان و... توسط سیاست‌های استعماری اوایل قرن بیستم و تبدیل ساکنان‌شان به مردمانی فرودست در مرزهای متصلب کشورهای غیردموکراتیک و مرکزگرا، موجب شده که این گروه‌ها، خاستگاه‌ها و تبارهای هویتی و سیاسی چندگانه داشته باشند. بدین ترتیب مردمان کردستان در ایران می‌دانند که سرنوشت‌شان تا حدی به شکل منطقه‌ای و فرامرزی تعیین می‌شود و به سرنوشت سایر کردها در مرزهای دولت‌ملت کشورهای همسایه گره خورده است. این موضوع را می‌توان به توجه مردمان بلوچستان غربی به بلوچستان شرقی نیز ردیابی کرد. این لیست را می‌توان هم‌چنان ادامه داد.

توجه به تبارهای چندگانه فراملی مبارزاتی زنان ملل تحت ستم یعنی توجه به «جهان‌های موازی» ای که درگیر آن هستند و ممکن است لزوماً با یک‌دیگر تلاقی پیدا نکنند. در واقع زنان گُرد نه تنها به هم‌سرنوشتی با زنان در ایران بلکه به هم‌سرنوشتی با زنان گُرد در کشورهای همسایه نیز توجه نشان می‌دهند و به همین

ترتیب زنان تورک و عرب و بلوچ نیز مبارزه زنان هم‌ملیت خود در کشورهای دیگر را نیز بخشی از مبارزات خود می‌دانند. این نگاه فرامرزی فراتر از چهارچوب دولت-ملت‌های عموماً تک‌ملیتی، بر صورت‌بندی آن‌ها از مسئله‌ی ستم جنسیتی تأثیر گذاشته و باعث شده ایران تنها جغرافیایی نباشد که در مورد سرنوشت سیاسی آن حساسیت به خرج می‌دهند. این تبارهای چندگانه یکی از تمایزهای اصلی فمینیسم غالب-هژمونیک با فمینیسم پیرامونی-غیرفارس در ایران به شمار می‌رود که در سفر شعار «ژن، ژیان، نژادی» به‌خوبی متبلور شده است. این شعار میراث مبارزه‌های زنان کُرد باکوور در ترکیه است که زنان کُرد روژآوا آن را وام گرفتند و در نهایت زنان روژهلات (کردستان ایران) متأثر از مبارزات الهام بخش روژآوا به مرور آن را در تظاهرات و اعتراضات خود سر دادند، زیرا پژواک مطالبات خود را در آن می‌یافتند. [۲۳] با این حال، محصور ماندن در تاریخی ملی (مبتنی بر مرزهای دولت-ملت) و ناآشنایی با تبارهای چندگانه فرامرزی مبارزه‌های جنسیتی مردمان در حاشیه سبب شده که عموم فعالین در ایران شعار ژن، ژیان، نژادی را برای اولین بار در قیام انقلابی ۱۴۰۱ بشنوند یا تأثیرات فرامرزی آن را دست‌کم بگیرند، یا حتی در مواردی انکار کنند.

وجه منطقه‌ای مبارزات زنان کُرد با آغاز جنگ داخلی در سوریه در سال ۲۰۱۲ و شکل‌گیری منطقه خودگردان روژآوا بر اساس ایده‌های برابری جنسیتی و با حضور فعال زنان (بیش از چهل درصد در بخش نظامی) تقویت شد. روژآوا در سطح نظری و عملی ژینولوژی (Jineoloji) را به‌عنوان دانش بومی زنان کرد — به‌رغم کاستی‌هایی که دارد — در سطحی حداقلی در عمل پیاده کرد و به زنان این امکان را داد که به شکل انبوه مسلح شوند تا بتوانند به‌مثابه‌ی مبارز انقلابی و نه صرفاً به‌عنوان قربانی جنگ، در پروژه‌ی خودگردانی روژآوا مشارکت کنند. این شکل جدید از سوژگی زن کُرد اعتماد به نفس زیادی به زنان در بخش‌های دیگر کردستان نیز بخشید. روژآوا هم‌چون نمادی از «منطقه‌ی آزادشده» (liberation Zone) از مناسبات سرکوب‌گر مردسالارانه، که در آن سطحی از برابری جنسیتی تحقق یافته، در تخیل جمعی مردم کُرد، حتی در ایران، جایش را پیدا کرد. تأثیرپذیری چنان بود که در شهرهای مختلف از جمله در سنندج و بوکان و مهاباد و حتی در تهران تجمعاتی در حمایت و پشتیبانی از روژآوا برگزار شد و برخی نمادهای سیاسی روژآوا توانست وارد زندگی روزمره زنان کُرد حتی در ایران شود. به نقل از یکی از دوستانم، حتی در آرایشگاه‌های زنانه‌ی سنندج تصاویری از گریلاهای زن به دیوار زده شده بود و زنان در این مکان‌ها به تفصیل به بحث درباره مسئله‌ی جنسیت و مبارزه‌ی مسلحانه در کردستان می‌پرداختند. در واقع، تبارهای چندگانه مبارزاتی زنان کُرد از یک سو فعالیت‌هایشان را به سنت مبارزات احزابی که به شکل تاریخی در کردستان فعال بوده‌اند (دموکرات، کومله، پژاک) گره زده، و از سوی دیگر امکان‌هایی برای آن‌ها فراهم کرده است که بتوانند پیوندهایی فکری و

سیاسی، به‌ویژه از سال ۲۰۱۴ به بعد، با سنت‌های مبارزاتی زنان کرد در ترکیه، و عراق و به‌ویژه روژآوا در سوریه برقرار کنند. به نقل از کلکتیو فمینیستی کُرد «توار»، حداقل ۶۴ زن کرد از ایران در مناطق دیگر کردستان شهید شده‌اند، از جمله ۲۱ نفر در روژآوا [۲۴]، که خود یکی از نشانه‌های فرامرزی و فراملی بودن مبارزات زنان کُرد است.

جنبش زنان روژآوا هم‌چنین توانست هم‌چون پلی بین زنان کُرد در ایران و ترکیه عمل کند و آن‌ها را به هم پیوند دهد، به گونه‌ای که شناخت این دو جنبش از یک‌دیگر تعمیق یافت؛ جنبشی که با چند دهه سابقه‌ی فعالیت، دستاوردهای زیادی در زمینه‌ی مبارزه با خشونت علیه زنان، توده‌ای-تقاطع‌ی کردن و غیراستعماری کردن مسئله جنسیت و فمینیستی‌کردن جنبش آزادی‌خواهی کردستان در ترکیه داشته است. پرداختن به این دستاوردها و تاثیرات آن‌ها خود یادداشتی مجزا می‌طلبد. با این حال روشن است که در سال‌های اخیر، هم‌گردش اطلاعات بین جریان‌های فمینیستی بخش‌های مختلف کردستان بیش‌تر شده و هم‌کارهای مشترکی انجام شده که در نهایت به استحکام ریشه‌های منطقه‌ای و تقویت تبارهای چندگانه مبارزاتی آن‌ها منجر شده است. زنان کرد به دلیل همین خاستگاه فرامرزی مبارزاتی هم‌چنین قادر بوده‌اند هم‌چون پلی بین زنان حاشیه‌ای دیگر نیز عمل کنند؛ هم‌کاری‌های زنان بخش‌های مختلف کردستان با زنان عرب یا افغانستانی تنها نمونه‌ای کوچک از این تلاش‌هاست. این تفکر فرامرزی و فرادولتی حتی بنیان‌های هم‌بستگی و حمایت حاشیه از حاشیه در کشور را نیز تقویت کرده است. بنابراین جای تعجب نیست وقتی می‌بینیم که در هنگامه‌ی اعتراضات خوزستان در تابستان ۱۴۰۰، دایه شریفه مادر دادخواه زندانی اعدامی (۱۳۹۷) رامین حسین‌پناهی، پیام هم‌بستگی‌ای به مبارزان خوزستان با این عنوان می‌فرستد: «**کشتار کولبران کردستان و سوخت‌بران بلوچستان و تشنگان خوزستان را متوقف کنید. ما درد مشترکیم. قلبم با شما در کف خیابان‌هاست بچه‌های من**» [۲۵]. این درد مشترک فراتر از مرزهای سیاسی سرکوب‌گر دولت-ملت توانسته دست‌های به‌حاشیه‌رفتگان را به هم گره بزند و قدرتی به جریان‌های سیاسی کردستان و جنبش‌های فمینیستی منطقه‌ای ببخشد که تاثیر آن بر زنان کُرد در ایران غیرقابل انکار است.

اهمیت خیزش اخیر در این بود که توانست در کنار دستاوردهای دیگر، «**وجوه فراملی جنبش‌های اعتراضی**» را نیز برجسته کند. تبارهای چندگانه به ما یادآور می‌شوند که مطالبات حقوقی مبتنی بر وجوه اشتراک زنان، صرفاً به‌عنوان بخشی از یک دستور کار بسیار بزرگ‌تر متقاطع برای تغییرهای اجتماعی اهمیت دارند و نه بیش‌تر. جنبش فمینیستی فراملی کُرد از این جهت نمونه‌ای ارزنده از مزایای ایجاد یک ائتلاف، اتحاد و هم‌بستگی فمینیستی گسترده و منطقه‌ای علیه شکل‌های متنوع پدرمردسالاری فراتر از چهارچوب

«فمینیسم‌های دولتی و حقوقی» و «فمینیسم‌های رانتی و بودجه‌بگیر» است که اغلب به از بین رفتن جنبش‌های اجتماعی رهایی‌بخش زنان با مطالبات انقلابی در طولانی‌مدت انجامیده‌اند. [۲۶] رویکرد فرامرزی زنان گُرد موجب شده که به‌عنوان یک سیاست فمینیستی رهایی‌بخش از یک طرف بتوانند شبکه‌های متقابل هم‌بستگی فمینیستی شکل دهند و از سوی دیگر قادر باشند خودگردانی سیاسی و استقلال‌شان از نظم دولت-ملت محور موجود برای پیش‌برد رادیکال مطالبات جنسیتی را حفظ کنند، بدون این که خود را استثنایی در خاورمیانه تلقی کنند. این جنبش میتواند الهام‌بخش ما باشد، اگر بخواهیم آن‌طور که «چاندرا مهنتی» فمینیست چپ هندی تبار پیشنهاد می‌کند: «آن شکلی از فمینیسم را ایجاد کنیم که شامل دیالوگ است و بر رویکردی غیر استعماری تکیه دارد و قادر به تجسم افق‌های گسترده هم‌بستگی است». هم‌بستگی‌های فرادولتی و فرامرزی به ما کمک می‌کند که بیش از پیش به جای این که نقطه ثقل و حلقه‌ی پیوند اتحادمان را بر این بگذاریم که «کی هستیم» بر این تاکید کنیم که «در چه جهانی می‌خواهیم» زندگی کنیم؛ در این صورت مجبور نیستیم که تمایزها را به نفع شباهت‌هایمان نادیده بگیریم، یا برعکس در باتلاق نسبی‌گرایی خفه شویم. تقویت این رویکردها و این پیوندها، مسیر رهایی را برای زنان ایران نیز بسیار هموار خواهد کرد و درک آن برای هر شکل از آلترناتیوسازی سیاسی و فکری در آینده کشور و تغییر در توازن نیروهای موجود ضروری است. زیرا شواهد نشان می‌دهد که بخش عمده‌ای از ملت تاریخاً فرادست فارس-شیعی (به‌ویژه مردان) تنها به این قناعت نمی‌کنند که «بخشی» از جنبش سراسری کشور باشند، بلکه تمایل زیادی دارند به این که حتماً آن را به شکلی مرکزگرایانه «رهبری» کنند. این سودا اگر محقق شود، کابوسی سیاسی است که شکل واقعیت به خود گرفته است، به‌ویژه برای ملل تحت ستم و زنان جغرافیای سیاسی ایران.

نتیجه‌گیری

در میانه‌ی خیزش انقلابی زن.ژیان.نازادی در روزهای اوج، شاهد موجی از هم‌بستگی میان ملل تحت ستم و میان مرکز و حاشیه بودیم. اما اخیراً، با فروکش کردن خیزش انقلابی ژینا، به نظر می‌رسد که با موجی از افتراق مواجهیم که شاید واکنشی به توقع‌های برآورده‌نشده و امیدهای ناکام مانده باشد. شکلی از ناسیونالیسم راست‌گرا در میان نمایندگان مرکزگرا تقویت شده است که این را می‌توان در نژادپرستی علیه مهاجرین افغان و ضدیت با اقلیت‌های ملی به‌عنوان تهدیدهای بالقوه‌ی تمامیت ارضی مشاهده کرد. در مناطق حاشیه‌ای، به‌ویژه کردستان اما، سرخوردگی از نوع دیگری است. بسیاری از مردم کردستان از امکان شکل‌گیری اتحادی که مطالبات آنان را به‌طور شمول‌گرا دربرگیرد، ناامید شده‌اند. شرط و شروط‌گذاری‌های مکرر مرکز و اقدامات اپوزیسیون راست‌گرا، همراه با ناامیدی از نتایج اتحادهای حداقلی، مردم کردستان را به این باور رسانده که باید

سرنوشت خود را به دست گیرند، بدون این که امید زیادی به همراهی دموکراتیک دیگران داشته باشند. این نگاه بر این باور استوار است که «ما این همه هزینه نمی‌دهیم که دو روز دیگر حکومتی و اپوزیسیونی سر کار بیاید که باز هم مطالبات ما را به حاشیه ببرد یا فراموش کند» و «نمی‌توان با جریان‌هایی کار کرد که ادعای مترقی بودن دارند ولی هنوز حق تعیین سرنوشت مردمان کشور از جمله کردستان را به رسمیت نمی‌شناسند». این جریان معتقد است که «ما دیگر پیاده نظام مرکز نخواهیم شد»؛ پیاده نظامی که بر اساس تجربه تاریخی بیش از همه آماج سرکوب قرار خواهد گرفت. تقویت این نگاه در مناطق پیرامونی، چالش‌هایی را نیز پیش پای جنبش‌های فمینیستی در ایران پساقیام قرار داده است: چگونه می‌توان هم تفاوت‌های سلسله‌مراتبی (طبقاتی، (شبه)استعماری، ملی، جنسی-جنسیتی، سنی و ...) میان زنان کشور را به رسمیت شناخت و هم به یک سیاست واحد فمینیستی موثر علیه شکل‌های متنوعی از مردسالاری (یا هم‌دستان آن) دست یافت؟

پاسخ این پرسش نیازمند توجه صوری به تقاطعی از ستم‌ها نیست، آن‌طور که برخی خوانش‌های اغلب لیبرال-طبقاتی از نظریه‌ی تلاقی (انترسکشنالیته) انجام می‌دهند، بلکه به یک تغییر رادیکال معرفت‌شناختی و سیاسی در بازخوانی تاریخ مدرن کشور، تحلیل جنبش زنان ایران، کنش‌گری فمینیستی غیراستعماری و مسئله‌ی ستم ملی نیاز دارد. آن‌چه باید تغییر کند، ارزش بخشیدن به سیاست تولیدشده در حاشیه است و توجه به امکان‌های نظری و عملی‌ای که پیش پای جنبش سراسری می‌گذارند، به‌ویژه در حوزه‌ی محیط زیست و اقتصادهای محلی خودبسنده، و نه صرفاً توسل به برخی سیاست‌های سرمایه‌دارانه (اغلب بهره‌کشانه) با نام «توسعه»، که در عمل حافظ رابطه‌ی سلسله‌مراتبی موجود و تقویت‌کننده‌ی پروسه‌های سلب‌مالکیت از فرودستان پیرامونی اقلیت‌سازی شده‌اند.

از این منظر، «خیزش زن.ژیان.نازادی» که پس از قیام به شکل «جنبش زن.ژیان.نازادی» درآمد است، نیازمند بازبینی انتقادی جدی از زاویه‌ی حاشیه‌نشینان و سیاست فمینیستی رهایی‌بخش است. تمایزها و روابط قدرتی که در میان زنان جنبش فمینیستی وجود دارد، نشان می‌دهد که ما با چندمرکزی بودن جنبش زنان-کوییرها (و جنبش ژینا) مواجهیم. این موضوع قائل شدن یک مرکز برای جنبش و تولید دانش فمینیستی به سبک غالب را به چالش می‌کشد. در این برهه، ما به یک سیاست فمینیستی شمول‌گرا نیاز داریم که بتواند از نگاه خطی به تاریخ فاصله بگیرد. این به معنای فاصله گرفتن از فمینیسم لیبرالی است که حامی یک انقلاب سکولار جمهوری خواهانه است و توسط چند چهره زنانه نمایندگی می‌شود، بدون این که ۹۹ درصد زنان و کوئیرها از آن بهره‌ای ببرند. باید از سیاست انقلابی فمینیستی‌ای دفاع کنیم که بر سیاست‌های توزیعی و بازشناسانه برابری خواهانه غیراستعماری و غیر نژادپرستانه به منظور رهایی اکثریت قاطع زنان و کوییرها مبتنی

باشد. از آن جا که بنا نیست «آنها» معجزه‌وار سقوط کنند، «ما» نیز چاره‌ای جز مواجهه بی‌باکانه با چالش‌هایی که اغلب به دلیل پیچیدگی نادیده گرفته می‌شوند یا با نوعی پوپولیسم فرصت‌طلبانه پاسخ داده می‌شوند، نداریم. جریان فمینیسم چپ در ایران با فاصله‌ای بسیار از سایر جریان‌های سیاسی، توانسته اهمیت این موضوعات را درک کند و درصدد است مبارزه‌ای متحدانه و هم‌بستگی‌هایی را ایجاد کند که تکثر سوژه‌های انقلابی و تفاوت‌های میان آن‌ها و ناموزونی موقعیت‌هایشان را به رسمیت بشناسد.

یادداشت‌ها:

[۱]. از دو رفیق عزیز فمینیست، ش.غ و ف.ک، که این متن را قبل انتشار خواندند و با بازخوردهای سازنده‌شان به بهتر شدن آن کمک شایانی کرده‌اند، تشکر می‌کنم.

[2]. Mbembe, Achille. "Decolonizing Knowledge and the Question of the Archive." (2015). Luker, Trish. "Decolonising Archives: Indigenous Challenges to Record Keeping in 'Reconciling' Settler Colonial States." In *Archives and New Modes of Feminist Research*, pp. 108-125. Routledge, 2020. Lauwers, Delphine, and Chiara Candaele. "Décoloniser les archiv (ist) es? De la nécessité d'une mise en commun des savoirs et de leurs moyens de production." *Journal of Belgian History/Revue Belge d'Histoire Contemporaine* 52, no. 4 (2022). Grimm, Caitlenn M. "Decolonizing the Archive: Literature Review." Okune, Angela. "Open ethnographic archiving as feminist, decolonizing practice." *Catalyst: Feminism, Theory, Technoscience* 6, no. 2 (2020).

[۳]. پیر بوردیو تأکید دارد که هر آن‌چه زنانه تلقی می‌شود، معمولاً از ارزش کم‌تری برخوردار است و مورد تحقیر قرار می‌گیرد (مثلاً بارداری)، در حالی که هر آن‌چه مردانه است، به عنوان ارزش‌مند و قابل تحسین شناخته می‌شود (مثلاً باروری). او در واقع در صدد است نشان دهد که سلسله مراتب جنسیتی از پیش موجودی وجود دارد که خصلت‌ها را هم جهت می‌کند، و گرنه بارداری و باروری به خودی خود خصیصه‌هایی فاقد ارزش‌گذاری‌اند و خنثی به شمار می‌روند. به همین ترتیب در تقسیم‌بندی اجتماعی، آن‌هایی که در مناطق پیرامونی زندگی می‌کنند، زندگی و جان و نام‌شان کم‌تر ارزش‌مند می‌شود، در حالی که هر آن‌چه در مرکز واقع شده، ارزش بیش‌تری می‌یابد. با این حال، ساختارهای پیش‌فرض نژادی و اتنیکی‌اند که ارتباط و تعامل سلسله‌مراتبی سیاسی بین این دو را تعیین می‌کنند و گرنه آن‌ها اساساً تقسیم‌بندی‌هایی خنثی هستند.

[۴]. بنگرید به:

Federici, Silvia. "Reproduction and feminist struggle in the new international division of labor." *Women, development and labor of reproduction. Struggles and movements* (1999).

[۵]. در آن تجمع که پیش از جمعه‌ی خونین زاهدان اتفاق افتاد و پیش از آن که ماجرای ماهو بلوچ (دختر چابهار) در زاهدان باعث بروز حساسیت شود، مردم شعار زن زندگی آزادی سر دادند، سطل زباله و شال و روسری آتش زدند و پدری هم رو به دخترش که همان شب بازداشت شد گفت: «تو افتخار فامیلی دخترم»، اتفاق نامتعارفی که خبر از تغییراتی جدی می‌داد.

[6]. DHUME Fabrice, « Former sur la discrimination à l'école : l'enjeu d'un travail sur et avec les processus de dénégation », 2015, pp. 1-255.

[۷]. [کمپین فیس بوکی: زن بودن ابزار تحقیر نیست و](#)

[لباس زنانه بر تن مردان؛ شکستن یک تابو](#)

[۸]. [در اعتراض به ممنوعیت دوچرخه‌سواری زنان: زنان مریوان با دوچرخه‌هاشان قدم می‌زنند.](#)

[۹]. «نه به نر سالاری»، کارزار فعالان زن کرد علیه توهین به زنان در احزاب کردی؛

[احزاب کردستان ایران؛ سکسیسم و مبارزات زنان](#)

[۱۰]. [بیانیه اعتراضی جمعی از فعالان مدنی و فعالان حقوق زنان نسبت به افترا، تهدید، باج خواهی و هرزه نکوهی توسط فعال سیاسی و حقوق بشر.](#)

[۱۱]. [برخی از نشریات دانشجویی دانشجویان کرد دانشگاه های کشور](#)

[12]. Salih Akin, « Introduction à la linguistique kurde, Éditeur(s), Lambert-Lucas; Parution, 10/05/2023 ; Couverture, Broché.

[۱۳]. [دسگوهاران: مبارزه‌ی ما زنان بلوچ از مبارزه مادرانمان پس از انقلاب ۵۷ سخت‌تر است](#)

[۱۴]. [فمینیست‌های شمال جهانی به شکلی مشابه، البته در برهه‌هایی، با فمینیسم جنوب جهانی متحد می‌شوند یا آنها را به رسمیت می‌شناسند که مسائلی که در خاورمیانه یا افریقا برای نمونه طرح می‌کنند، در راستای تقویت نظم حاکم در شمال جهانی باشد یا دغدغه‌های جامعه آنها را بازتاب دهد.](#)

[15]. Federici, Silvia. "Reproduction et lutte féministe dans la nouvelle division internationale du travail." Cahiers genre et développement 3 (2002): 45-69.

[۱۶]. به مقالات زیر بنگرید:

[چپ ایران‌شهری و مسأله‌ی ملل تحت ستم: هراس از تفاوت و تکرر](#)

[۱۷]. [چرا در جنبش «زن زندگی آزادی» زن بلوچ معترض همچنان ما را متعجب می‌کند؟](#)

[۱۸]. در این زمینه می‌توانید به این برنامه پرگار منتشر شده در بی‌بی‌سی فارسی که سلطه‌ی این تفکر را نشان می‌دهد بنگرید [به این لینک](#)

[۱۹]. به یادداشت های زیر برای نمونه بنگرید:

«ناموزونی در خیزش ژینا، پیشاهنگی در کردستان» از حامد سعیدی. «سرکوب در کردستان و مازادهای آن: برای خیزش انقلابی یا ضد خیزش انقلابی؟» از علی کامران. «تکثیر فضای مقاومت» از مراد روحی. و مصاحبه ای با منصور تیفوری با عنوان «انقلاب ژینا بازسازی اعتماد بر اساس سیاست رهایی‌بخش در تقابل با مدل پلیسی کمپ-دولت است.»

[۲۰]. برای این شنیدن سرود مراجعه کنید به: [ری خه بات مان](#)

[۲۱]. [کومله ۴۰ سال پیش هم شعار «زن، آزادی، زندگی» می‌داد اما جور دیگر!](#)

[۲۲]. لازم به یادآوری است که حق پوشش همواره مساله زنان در حاشیه نیز بوده است، اما اغلب در سایه‌ی مطالبات اقتصادی و سیاسی آن منطقه و تنازع طبقاتی برای بقای روزمره قرار گرفته است.

[۲۳]. در زمینه‌ی تبارشناسی تاریخی شعار «ژن. ژیان. نازادی» و بررسی روند سفر، سرایت و ترجمه‌ی این شعار به متنی که پیش‌تر منتشر کرده‌ام با عنوان «ژن. ژیان. نازادی یعنی وقتش رسیده است» بنگرید به این [لینک](#).

[۲۴]. در گفت‌وگو با کلکتیو ته‌وار: [مبارزات زنان کرد و درس‌های آن](#)

[۲۵]. [نقشه‌هایی برای آینده‌ی ایران](#) - هیوا اصغری

[۲۶]. بنگرید به: [بازسازی پس از جنگ، امپریالیسم و ان‌جی‌اوهای زنان در کردستان](#)